

شرط ضمن عقد و ماده ۸۱ قانون گذرنامه



روزنامه نگار - سحر نیازی

زنان متأهل در هر سنی با موافقت کتبی شوهر می‌توانند گذرنامه دریافت کنند. به عبارتی دیگر هیچ زن شوهر داری طبق این قانون نمی‌تواند گذرنامه دریافت کند مگر آنکه شوهرش رسماً و قانوناً برای دریافت گذرنامه از شوهرش اجازه کتبی داشته باشد.

حمیده می‌گوید: تنها تفریح مادربزرگم زیارت است و هر از چندی عازم کربلا و مکه می‌شود و تنها سندی که به جانش بسته است گواهی فوت آقا جان است که ۰۱ تا کپی برابر اصل شده آن را توی قفسه نگه می‌دارد و در آنرا قفل می‌کند. مادربزرگم می‌داند که برای دریافت گذرنامه یا بقول خودش "تذکره" محتاج گواهی فوت آقا جانم است و هر بار که به اداره حج و زیارت می‌رود هم آنها همان اول کارگواهی فوت می‌خواهند. مادربزرگم قبل از مراسم عقد کنان من سرش را کنار گوش پدرم برد و گفت عبدالله این اجازه "تذکره" را یادت نرود. از داماد بگیر و بندها پشت قباله حمیده.

به هر حال در جمهوری اسلامی ایران افرادی هستند که گرفتن گذرنامه و اجازه خروج از کشور آنها منوط به یک اراده است و آن فرد کسی نیست جز شوهر زنان متأهل. بند ۳ ماده ۸۱ قانون گذرنامه صریحاً این موضوع را اعلام کرده که مخاطب این قانون می‌تواند هر کدام از ما و یا دختران و خواهران ما باشد. این رضایت یک حق کلی است که به شوهر داده شده است. البته یک استثنائی به آن وارد شده که شخص ممنوع الخروج در موارد "اضطراری" می‌تواند با موافقت دادستانی گذرنامه بگیرد. ولی برای آن اضطرار تعریف نشده است اما شورای نگهبان در نظریه شماره ۱۳۵۲ به تاریخ ۱۹/۴/۱۳۶۳ اعلام کرده «اتفاق ماده ۱۸ قانون گذرنامه نسبت به بانوانی که حجه الاسلام (حج تمتع) بر ذمه دارند با موازین شرعی مغایرت دارد.» پس در مورد حج تمتع زنان مشکلی ندارند. از زیارت‌ها هم فقط در مورد حج تمتع این اختیار را دارند نه بیشتر و در موارد اضطرار هم دادستانی است که دایره صدور یا عدم صدور گذرنامه نظر می‌دهد.

به هر حال این امر فقط با اعلام کتبی شوهر به اداره گذرنامه اتفاق می‌افتد. نیاز به هیچ دلیل ومدرکی هم ندارند و مدت زمان هم ندارد و منتفی شدن آن منوط به اعلام انصراف از طرف شوهر یا متارکه یا فوت زوج است. متأسفانه در مواقع اضطرار هم به مدت محدود از طرف دادستانی اجازه داده می‌شود. بعضی مواقع اتفاق می‌افتد زنانی که از همسرشان طلاق گرفته‌اند در فرودگاه متوجه می‌شوند که زوج قبل از طلاق زنش را ممنوع الخروج کرده است و حتی بعد از متارکه هم به خودش زحمت نداده که به همسر سابق خود بگوید به اداره گذرنامه برو و مشکلک را با ارایه سند طلاق رفع بکن. و این زنان بعد از کلی دوندگی و کلی هزینه کردن برای یک سفر در فرودگاه می‌فهمند که همسر سابق‌شان آنها را ممنوع الخروج کرده است. نه تنها سفر را از دست می‌دهند که باید به اداره گذرنامه مراجعه کنند و سند طلاق‌شان را ارایه دهند تا بتوانند گذرنامه‌شان را پس بگیرند.

البته گاه نیز اتفاق می‌افتد بعضی از زنان که اختلاف خانوادگی دارند، یا می‌خواهند برای جدایی اقدام کنند، اما به جهت نوع شغلشان مرتباً سفر خارج از کشور دارند، می‌ترسند برای متارکه اقدام کنند چون ممکن است توسط شوهرانشان ممنوع الخروج شوند. بنابراین مدت‌ها تلاش می‌کنند بلکه زوج را راضی کنند که به صورت توافقی جدا شوند. بعضی مواقع حتی زن مجبور می‌گردد دیار کند بعداً به وکیلی وکالت دهد که برای متارکه اش اقدام کند

نازنین به دختر ۲۱ ساله اش به ترکیه فرار کرده و درخواست پناهندگی کرده است و هم اکنون در شهر کایسری زندگی می‌کند. نازنین به

خانه امن می گوید جان من و دخترم در خطر بود و اگر درخواست طلاق می کردم حتما شوهرم من را می کشت. بارها و بارها من را تا سر حد مرگ کتک زده بود و چندین بار در بیمارستان بستری شده بودم. حق دیدن خانواده ام را نداشتم و بدون همراهی خودش حق بیرون رفتن نداشتم. چاره ای به جز فرار نداشتم و سال ها نقشه فرار می کشیدم. بالاخره یک بار که مأموریت رفته بود با همراهی یکی از دوستان خودش و کمک مالی پدرم از ایران فرار کردم و مدت هاست در ترکیه در انتظار تعیین تکلیفم هستم. اگر پاسپورت داشتم مجبور نبودم از راه های غیر قانونی از کشور خارج شوم و این قانون گذرنامه برای کنترل همه جانبه زنان است که در شرایط سخت و خشونت آمیز حتی نتوانند فرار کنند. نازنین می گوید اگر امنیت جانی داشتم یا قانون پناهم می داد هرگز این سختی دوران پناهندگی را نمی کشیدم. او معتقد است گرفتن پاسپورت حق هر شهروندی است و قانون نمیتواند به نام شوهر این حق را از زن بگیرد.

در همین رابطه شهیندخت مولاوردی، در صفحه فیس بوک خود در پاسخ به سوال کاربری مبنی بر اجازه همسر برای دریافت گذرنامه نوشت: اکنون اخذ اجازه همسر برای خروج از کشور طبق ماده 18 قانون گذرنامه در حال اجرا است. وی اظهار داشت: زمانی که سر دفتر بودم، اولین مراجعه کننده به دفترخانه فردی بود که متقاضی گواهی امضا همسرش برای خروج از کشور بود. نکته جالب این بود که خود من هم که نامه وی را تنظیم و ثبت کردم، برای خروج از کشور باید به سردفتر دیگری برای تایید گواهی امضا همسرم مراجعه کنم. به گفته معاون رییس جمهور، راهکاری که اکنون وجود دارد، وکالت بلاعزل برای خروج از کشور به زنان است که الان هم در تمام دفترخانه ها انجام می شود. وی ریشه تصویب این قانون بحث نان آور بودن مرد، قومیت وی و جایگاهی است که او در سال های متمادی به عنوان سرپرست خانواده دارد. این از موضوعاتی است که سال ها در باره آن بحث شده و هنوز به جایی نرسیده، هرچند در سال گذشته که بحث اصلاح قانون گذرنامه بعد از 42 سال در کمیسیون امنیت ملی مطرح بود، شاهد ارائه لایحه ای از سوی دولت بودیم که بحث خروج دختران زیر 40 سال و اجازه از پدر در آن مد نظر قرار گرفته بوده. به گفته مولاوردی، ماده 18 در آن لایحه دست نخوره باقی مانده و در صحن علنی مجلس نیز هنوز اصلاح قانون گذرنامه مطرح نشده است.

وی یادآور شد: این مساله در کمیسیون امنیت ملی و یکی از کمیته های داخلی آن در دست بررسی است هر چند به دلیل بحث های فراوان روی مباحث لزوم اخذ اجازه برای دختران زیر 40 انتقاداتی جدی صورت گرفت و منجر به حذف آن شد.

آنچه در انتها مهم به نظر میرسد در نظر گرفتن حقوق قانونی زن به مانند یک انسان است. نگاه انسانی به زن مانند هر شهر وند دیگری در ایران.

همسر من خواست که به دوستانش نگویم ما زن و شوهر هستیم



سحر نیازی - روزنامه نگار

مهسا همان سال اول بعد از پایان دبیرستان در کنکور سراسری رشته داروسازی قبول شد. دختری از خانواده خوب و متمول که در بهترین مدرسه های تهران درس خوانده بود و از بهترین امکانات زندگی بهره مند بود. خانواده مهسا مذهبی سنتی بودند و مسایل مادی هم برایشان مهم بود.

مهسا هنوز ترم اول دانشگاه را شروع نکرده بود که کارت دعوت عروسی اش به دستم رسید. گوشی تلفن را برداشتم و به بهانه تریک تلفن زدم. او ذوق زده گفت که پسری از خانواده خوب و مذهبی به خواستگاری اش آمده است و فعلا عقد کرده اند تا مراسم عروسی در سالن فرمانیه برگزار شود. دختر جوان یک ساعت برایم از ویلای شمال و وضع مالی و شغل پدر داماد جوان برایم تعریف کرد و من مثل روز برایم روشن بود که کمتر از یک سال او به من با حالی دیگر زنگ خواهد زد. اما پیش بینی من خیلی زودتر از موعد و قبل از تاریخ عروسی به وقوع پیوست. یک روز خیلی اتفاقی مهسا را در خیابان دیدم. رنگ پریده و آشفته. صدایش زدم، با پیشنهاد خوردن چایی موافقت کرد. با هم به پاساژ گلستان رفتیم و من فرصت دادم تا خودش حرف بزند. اما دخترک به جای حرف بغضش ترکید و اشک ریخت. مهسا برایم تعریف کرد که بعد از مدتی پسر جوان به او گفته که حق ندارد به دوستانش (شوهرش) بگوید که زن اوست چرا که او عاشق دختر دیگری است و تنها برای رهایی از غرغره های پدر و مادر و تهدیدهای آنها تن به ازدواج داده است. چونکه پدر مولتی میلیاردی پسر با فهمیدن عشق پسر به دختری که در شان خانواده آنها نیست، پسر را تهدید کرده که از خانه بیرونش می کند و دیگر از مواجب بی حساب و کتاب و ماشین آخرین مدل خیری نخواهد بود. مهسا اشک می ریخت و برایم از داماد جوان 20 ساله ای حرف می زد که نه درسی خوانده بود و نه کاری داشت و دستش در جیب پدرش بود. به مهسا گفتم که حتما با مادر و پدرش حرف بزند و حتما مشکل را با آنها در میان بگذارد. قرار گذاشتیم که هفته بعد دوباره همدیگر را ببینیم اما مهسا سر قرار نیامد و موبایلش را جواب نداد. از شدت نگرانی مجبور شدم سری به خانه آنها بزنم و همانجا متوجه شدم که داستان بالا گرفته و پسر جوان خودکشی کرده است. مهسا هم با ناراحتی اعصاب شدید در خانه افتاده بود. مادر مهسا به محض دیدن من التماس کرد که به داخل بروم و با مهسا حرف بزنم که از خر شیطان بیاید پایین و هر جور شده مدتی با پسر زندگی کند تا بلکه سر عقل بیاید.

من متعجب و حیران به حرف های مادر مهسا گوش می دادم که می گفت: خانم شما نمی دانید چه شانس در خانه این دختر را زده است. تک پسر، خانواده پولدار و حسابی و متدین. من اطمینان دارم بعد از مدتی پسرک سرش به سنگ می خورد و سر زندگی خودش بر می گردد. ما آبرو داریم. کارت های عروسی را پخش کرده ایم و نمی خواهیم دشمن شاد بشویم. جواب مادر مهسا را ندادم و به سراغ دخترک بیچاره رفتم.

قرص خورده بود و بیحال روی تخت افتاده بود. با همان حال برایم تعریف کرد که پسر جوان کلا از عقد پشیمان شده و خود کشی کرده است و حتی چند بار قبل از خودکشی سعی کرده به شیوه های مختلف به مهسا مواد مخدر بدهد. در همین حال مادر مهسا عصبانی وارد اتاق شد و گفت: باز سفره دلت را باز کردی؟ باز نشستی مسایل خانوادگی را برای غریبه ها تعریف کردی و خیلی صریح عذر من را خواست و گفت که حق دخالت در زندگی خصوصی آنها را ندارم.

نمی دانم چند ساعت طول کشید. فقط می دانم از فرمانیه تا یوسف آباد پیاده آمدم و یکسره به سراغ روحانی که می دانستم معتمد خانواده آنهاست رفتم. این آقای روحانی را سال ها بود که می شناختم. اهل درس و بحث و فلسفه که دخلی به کار سیاسی نداشت و همیشه با روی باز از شاگردان قدیمی اش پذیرایی می کرد. داستان را برای ایشان تعریف کردم و گفتم که جان و سرنوشت و حیثیت این دختر در خطر است و من بسیار نگرانم. این آقا هم که بسیار مرد شریفی بود از خود مایه گذاشت و خیلی جدی خانواده طرفین را خواست و با دختر و پسر جوان صحبت کرد و خیلی جدی از آنها خواست که دست از سر این دختر و پسر بردارند.

امروز سال ها از آن روزها گذشته است. بعد از آن داستان دیگر مهسا را ندیدم. می دانستم که مهسا بالاخره توانسته طلاق توافقی بگیرد و برای گذراندن فوق تخصص به آمریکا رفته است.

تا چند روز پیش که در فیس بوک پیغام آشنایی دیدم. مهسا بود با خبر تولد دخترش و عکس های عروسی اش که را برایم فرستاده بود. برایم نوشته بود که بعد از جدایی و گرفتن دکترا به آمریکا آمده و با همکلاسی اش ازدواج کرده است و او مرد بسیار شریف و خوبی است. البته فهمیدم که بعد از این همه سال هنوز خیلی تغییر نکرده است. باز هم برایم از وضع مالی و جشن عروسی با شکوه و خانواده پولدار همسرش نوشته بود.

از پیام او خوشحال شدم و برایش آرزوی موفقیت کردم.

